

تفسیر تطبیقی آیه وعده*

سیدفیاض حسین رضوی**

چکیده

آیه «وعده» از جمله آیاتی است که میان فریقین در مورد تفسیر آن بحثها و تفهیمهای جدی یافت می‌شود، به طوری که معظم اهل سنت معتقدند که مفاد این آیه وعدهای است که در مورد صحابه و خلفا (ابوبکر و عمر یا ابوبکر، عمر، علی علیه السلام و عثمان) به وقوع پیوست. اما شیعیان معتقدند این وعدهای است که در آخرالزمان درباره امام مهدی (عج) و یارانش متحقق خواهد شد. عمده دلیل فریقین برای اثبات مدعای خویش روایاتی است که در منابع روایی آنها وارد شده است. این تحقیق ضمن بررسی عبارات آیه که اهمیت بسیاری در تعیین معنا و مفهوم آیه دارند، روایات را نیز مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: خلافت، تمکین، ارض، آیه وعده، فریقین.

تاریخ تأیید: ۸۷۰۲/۲۶

* تاریخ دریافت: ۸۵/۱۱/۲۴

** دانش‌پژوه دوره دکترای رشته تفسیر تطبیقی، مدرسه عالی امام خمینی تکمل قم.

آیه وعد

«وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض كما استخلف الذين من قبلهم وليمکنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً يعبدونني لا يشركون بي شيئاً ومن كفر بعد ذلك فأولئك هم الفاسقون»^۱

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن‌چنان که تنها مرا می‌پرستند و هیچ چیزی را شریک من قرار نمی‌دهند و کسانی که بعد از آن کافر شوند، پس آنها فاسقان‌اند.

بررسی واژه‌های کلیدی

مفهوم خلافت

در زبان عربی خلافت به معنای نیابت و جانشینی آمده است: «خلف، یخلف: جانشین شد واستخلف، يستخلف: جانشین قرار داد»^۲ راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید:

والخلافة النيابة عن الغير إما لغيبة المنوب عنه وإما لموته وإما لعجزه وإما لتشريف المستخلف وعلى هذا الوجه الأخير استخلف الله أولياءه في الأرض.^۳

خلافت عبارت از نیابت و جانشینی دیگری در یکی از این موارد است:

۱. جانشینی به علت غیبت دیگری (جانشین کننده)؛
۲. جانشینی به علت فوت و رحلت دیگری (جانشین کننده)؛
۳. جانشینی و نیابت به علت عجز و ناتوانی دیگری (جانشین کننده)؛
۴. جانشینی به خاطر ترفیع و بزرگداشت جانشین. بر اساس همین معنای چهارم، خداوند اولیای خود را در زمین جانشین قرار می‌دهد از همه این معانی که راغب برای خلافت و جانشینی بیان کرده، معنای چهارم در آیه «وعد» مورد نظر است. در مورد این معنا میان مفسران اختلافی وجود ندارد.

مفهوم تمکین

تمکین از ماده «مکن» به معنای ممکن و در دسترس بودن و استقرار آمده است. جوهری در این مورد می‌گوید: «مکن: مکنه الله من الشيء وأمکنه منه، یعنی. واستمکن الرجل من الشيء

طهری

سال ششم - شماره ۲۲ - تابستان ۱۳۸۶



وتمكن منه، یعنی. وفلان لا یکنه النهوض، أى لا یقدر علیه.^۴ مصطفوی نیز می گوید:
 أن الاصل الواحد فی المادة: هو استقرار مع قدرة، و من آثاره:
 العظمة و الارتفاع و السلطنة و القدرة و الشدة و التیسر و الکنون علی
 الموضع.^۵ و سپس می افزاید: فاطلاق المادة علی البیض للضب: بمناسبة
 استقرار و قوة فیها، حیث تحفر الارض و توضع البیض فیها ثم تختلط
 بالتراب، فما فی البیض ما یكون علی مثلها فی هذه الصفة
 والاستقرار.^۶

و در مورد معنای آیه «ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم» می گوید: «ای وقد جعل دینهم
 الذی ارتضی لهم و فیہ سعادتهم، مستقراً ثابتاً محکماً ذاقوة واستحکام، لاستفادتهم و انتفاعهم منه.»^۷
 در خصوص این معنا نیز میان مفسران اختلافی نیست.

مفهوم الارض

«ارض» در لغت به معنای مطلق زمین آمده است. ابن منظور در این باره می گوید: «الأرض:
 التي علیها الناس، أنتی وهی اسم جنس، وكان حق الواحدة منها أن یقال أرضة ولكنهم لم یقولوا. و فی
 التنزیل: و إلى الأرض کیف سطحت.»^۸ در مورد این معنا میان مفسران اختلاف وجود دارد که در
 ادامه بحث به آن خواهیم پرداخت.

بحث تفسیری

در مورد آیه مذکور می توان از دو زاویه بحث کرد و به نتیجه مطلوب رسید:
 الف) تحلیل درونی آیه و بررسی جملات و ارتباط میان آنها، با توجه به آرای مطرح شده از
 سوی مفسران فریقین و اخذ نتیجه.

ب) بررسی روایات فریقین در خصوص آیه و نقد و تحلیل آنها.
 ما ابتدا آیه را تحلیل درونی می کنیم و سپس به تحلیل روایات در این باره می پردازیم.

الف) تحلیل درونی آیه

مؤمنان و استخلاف آنها در زمین

«وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض...» خداوند به کسانی از شما که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند وعده داده است که آنها را در زمین جانشین قرار بدهد.

در این قسمت خداوند اولین بشارت را که همان خلافت بر روی زمین است، به مؤمنان مطیع خود وعده می‌دهد. در مورد این قسمت از آیه، دو مطلب که در تعیین مفهوم کلی آیه نقش بسزایی دارد بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.

مطلب اول: در جمله «آمنوا منكم»، کلمه «من» چه نقشی در آیه دارد؟ آیا «بیانیه» است و یا اینکه «تبعیضیه»؟

مطلب دوم: در جمله «ليستخلفنهم في الارض»، مقصود از «الأرض» چه زمینی است؟ زمین مکه است و یا زمین مدینه و یا مطلق زمین؟
در مورد مطلب اول دو نظریه وجود دارد:

نظریه اول: «من» برای تبعیض است. علامه طباطبایی رحمته الله در این باره می‌گوید:

فقوله: «وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات» من فيه تبعيضية لا بيانية والخطاب لعامة المسلمين وفيهم المنافق والمؤمن وفي المؤمنان منهم من يعمل الصالحات ومن لا يعمل الصالحات، والوعد خاص بالذين آمنوا منهم وعملوا الصالحات محضاً.^۱

و در جای دیگر می‌گوید:

و هم طائفة خاصة من المسلمين ظاهر أعمالهم يوافق باطنها، وما في مرتبة أعمالهم من الدين يحاذي و ينطبق على ما عند الله سبحانه من الدين المشرع.^۲

و همچنین طبری می‌گوید:

يقول تعالى ذكره: وعد الله الذين آمنوا بالله ورسوله منكم أيها الناس، وعملوا الصالحات يقول: وأطاعوا الله ورسوله فيما أمراء ونهياهم «ليستخلفنهم في الأرض» يقول: ليورثنهم الله أرض المشركين من العرب والمعجم، فيجعلهم ملوكها وساستها.^۳

نظریه دوم: «من» برای بیان است. بیضاوی در این باره می‌گوید: «وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات» خطاب للرسول صلوات الله عليه وللأمة أو له ولمن معه و من للبيان.^۴

طبري

سال ششم - شماره ۲۲ - تابستان ۱۳۸۶

و همچنین نسفی می گوید: «وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات» الخطاب للنبي عليه الصلاة والسلام ولن معه منكم للبيان.^{۱۴}

در مورد مطلب دوم نیز بین مفسران اختلاف نظر وجود دارد. تعدادی می گویند: مراد زمین مکه است.^{۱۵} اندکی نیز می گویند: مراد زمین مدینه است.^{۱۶} اما شیعه و معظم مفسران اهل سنت می گویند: «الارض» بر عمومیت زمین دلالت دارد و نمی توان آن را به زمین مکه یا مدینه محدود دانست.^{۱۶}

بررسی

درباره مطلب اول می گوئیم: همان گونه که علامه و طبری بیان کرده اند، به نظر می رسد مورد خطاب در این آیه کل مسلمان اند و خلافت نیز به مؤمنان خاصی تعلق دارد، زیرا در آیات قبل از ایمان و عدم ایمان مردم به خدا و پیامبر و اطاعت و عدم اطاعت سخن به میان آمده است.^{۱۷} خداوند در این آیات مؤمنان را به دو دسته تقسیم نموده، ایمان برخی از مردم را که از حکم و فرمان پیامبر پیروی نمی کنند نفی کرده است و صرفاً بر ایمان کسانی که مطیع محض اند مهر تأیید می گذارد. در این آیه به عنوان نتیجه به مؤمنان و مطیعان واقعی خلافت روی زمین را وعده می دهد. بنابراین معنا ندارد «من» بیانیه باشد.

اما درباره مطلب دوم می گوئیم: مراد از «الارض» مطلق زمین است که شیعه و غالب اهل سنت به آن معتقدند، زیرا در لغت به این معنا آمده است، و قرینه ای که باعث شود از این معنا دست بکشیم نیز وجود ندارد.

استخلاف گذشتگان

«...كما استخلف الذين من قبلهم...» همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت بخشیده است.» در این قسمت نیز مفسران در مورد اینکه پیشینیان کیان اند، چند احتمال داده اند. برخی گفته اند مراد بنی اسرائیل و مسلط شدن آنها بر مصر و شام بعد از هلاک شدن ظالمان و جابران است.^{۱۸} برخی دیگر می گویند منظور انبیای پیشین همانند حضرت داوود و سلیمان است.^{۱۹} برخی دیگر پیشینیان را به عده خاصی محدود نکرده اند، بلکه عموم کسانی را که همچون انبیا، مؤمنان و بنی اسرائیل به این مقام رسیدند، مصداق پیشینیان می دانند.^{۲۰}

بررسی

به نظر می رسد تشبیه استخلاف مؤمنان و مطیعین محض امت پیامبر به استخلاف

گذشتگان در این مقام به اصل خلافت الهی منحصر بوده و به این حقیقت اشاره دارد که سنت و مشیت الهی بر آن قرار گرفته است که خلافت روی زمین را در هر زمانی به مؤمنان مخلص و مطیع عطا کند، چه این مؤمنان را از صنف انبیا بدانیم و چه از امتهای پیشین، زیرا عدم تصریح و مشخص نمودن پیشینیان و عدم تعیین حوزه خلافت برای آنها به این مطلب اشاره دارد لذا به نظر می‌رسد احتمال سوم به صواب نزدیک‌تر باشد. چون خداوند این مقام را هم برای برخی از انبیا همچون آدم و سلیمان و داوود علیهم‌السلام بیان کرده است، در جایی که می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^{۲۱}، «یا داود اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»^{۲۲}، «و ورت سلیمان داود»^{۲۳}، و هم برای مؤمنانی امتهای پیامبران گذشته مثل قوم نوح، هود و صالح و... در جایی که می‌فرماید: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^{۲۴}، «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^{۲۵} و «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعْمَدُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ فَذَلِكَ مِنْ خِيفٍ مَقَامِي وَخِيفٍ وَعِيدٍ»^{۲۶}، و هم برای بنی‌اسرائیل، در جایی که می‌فرماید: «وَتَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^{۲۷} البته اگر میان خلیفه‌الله بودن روی زمین و وارث شدن تفاوت قائل شویم، در این صورت مشبه به صرفاً انبیا خواهند بود و احتمال دوم درست است.

تمکین دین مرضی

«...وَلِيُكَمِّلَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ...» و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت.» در این قسمت نیز خداوند یکی دیگر از بشارتهایی را ذکر می‌کند که به مؤمنان مخلص خود وعده داده است. این بشارت همان استقرار و تثبیت و چیرگی اسلام مرضی بر دیگر ادیان است.

بررسی

در خصوص این قسمت میان مفسران اختلافی وجود ندارد و همگی بر این معنا اتفاق دارند که دین مرضی به دلیل آیه «...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...»^{۲۸} همان اسلام است که برای مؤمنان و به نفع آنها ثابت و مستقر شده و بر سایر ادیان غلبه می‌یابد^{۲۹} یا توجه به این ویژگی چندین مطلب به دست می‌آید.

۱. با توجه به اینکه اسلام در اواخر عمر شریف پیامبر ﷺ به وسیله اعلان ولایت امام علی علیه السلام نزد شیعه و اهل سنت^{۲۰} به حد مرضی پروردگار رسید، چون همه مفسران اتفاق نظر دارند که سوره مائده از آخرین سوره‌هایی است که بر پیامبر ﷺ نازل شده است، برخی شأن نزول‌هایی^{۲۱} که برای آیه ذکر شده است از اعتبار ساقط می‌شوند.

۲. با توجه به ویژگی ثبات و استقرار و نیز گستردگی اسلام و غلبه آن بر سائر ادیان، برخی احتمالات از قبیل محدود و مقطعی دانستن این چنین خلافتی، باطل می‌شود زیرا معنا ندارد پس از اینکه اسلام بر کل زمین سیطره پیدا کند و ثابت و مستقر شود و امنیت (که در قسمت بعدی آیه بیان شده) به طور کامل به وجود آید، کفر و نفاق جای اسلام را بگیرد و امنیت از جامعه سلب شود.

۳. غلبه اسلام بر سائر ادیان صرفاً به معنای فتح ممالک و جزیه دادن پیروان دیگر مذاهب به مسلمانان نیست تا برخی بگویند این فتوحات و پرداخت جزیه تا حدودی در زمان پیامبر اکرم و خلفا به دست آمده، بلکه به این معناست که تنها اسلام پیروانی داشته باشد و بس. سیوطی در *المشهور* از سعیدبن منصور و ابن‌المنذر و بیهقی از جابر، درباره *«لیظهره علی الدین کله»* روایت کرده است: «این واقع نخواهد شد مگر این که فقط اسلام پیروانی داشته باشد نه یهودیت و نه مسیحیت»^{۲۲} نیز مقدادبن اسود می‌گوید: از رسول خدا شنیدم که فرمود:

لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر و لا ویر الا اذخله الله
(علیهم) کلمة الاسلام، اما بعز عزیز و اما بذل ذلیل، اما تعزهم
فیجعلهم من اهلها فیعزوا به، و اما یدلهم فیدینون له؛^{۲۳} در روی زمین
هیچ خانه خشت و گلی و خیمه موئین نمی‌ماند مگر اینکه خداوند آیین
اسلام را در آن خانه وارد می‌کند یا با عزت و سربلندی یا با ذلت و
خواری؛ یا اسلام را می‌پذیرند و خداوند آنها را سربلند می‌گرداند و یا به
ناچار در برابر اسلام سر تعظیم فرود می‌آورند.

۴. غلبه اسلام بر سائر ادیان به دلیل آیه *«لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون»* و به اعتقاد فریقین در دوران امام مهدی (عج) محقق خواهد شد. سعیدبن جبیر درباره آیه *«لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون»* می‌گوید: ایشان مهدی از اولاد فاطمه است.^{۲۴} همچنین سدی می‌گوید: این اظهار دین، به هنگام خروج مهدی است که کسی نمی‌ماند مگر اینکه پیرو اسلام شود.^{۲۵} و نیز عبدالله بن عباس از پدرش و او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «ملک الارض اربعة مؤمنان و کافران فالؤمنان سلیمان بن داود و اسکندر و الکافران نمرود و یحنتصر و سملکها خامس من اهل بیتی.»^{۲۶} قرطبی تصریح می‌کند که این پنجمی به دلیل آیه *«لیظهره علی الدین کله»* امام مهدی (عج) است.^{۲۷} آلوسی در مورد کلمه *«الارض»* در آیه *«ولقد*

مغالات

تفسیر تطبیقی آیه وعد

کتبتنا فی الزبور من بعد الذکر أن الأرض یرثها عبادی الصالحون» از ابن عباس چنین نقل می کنند: «مراد زمین دنیاست که مؤمنان وارث آن خواهند شد و بر آن استیلا خواهند داشت.» سپس می گوید این قول «کلبی» هم هست، و او (کلبی) برای تأیید قول خودش آیه «لیستخلفنهم فی الارض» را شاهد می آورد. سپس از مسلم، ابو داود و ترمذی، یه نقل از ثوبان، چنین نقل می آورد: «قال رسول الله ﷺ إن الله زوی لی الارض فرأیت مشارقتها و مغاریها و أن امتی سیبلغ ملکها ما زوی لی منها»^{۲۸} سپس می افزاید:

و إن قلنا بأن جمیع ذلك یمکون فی حوزة المؤمنین فی ایام المهدی رضی الله تعالی عنه و نزول عیسی علیه السلام فلاحاجة الی ما ذکر (سابقاً)^{۲۹} اگر بگوییم همه اینها (غلبه اسلام و مسلمانان) به دست مؤمنان در حوزة و در دوران (حکومت) مهدی علیه السلام و هنگام نزول عیسی علیه السلام تحقق می پذیرد، دیگر نیازی به چیزهایی که قبلاً ذکر کردیم، نخواهد بود.

رفع خوف و ایجاد امنیت

«ولیبیدکنهم من بعد خوفهم أمناً...» و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می کند» در این قسمت خداوند یکی دیگر از بشارتها را که همان آرامش و امنیت کامل باشد ذکر می کند.

طبرق

بررسی

در خصوص این قسمت نیز بین فریقین اختلاف نظر وجود دارد. برخی مفسران اهل سنت طبق یکی از شان نزولهایی که برای آیه ذکر شده^{۳۰}، اعتقاد دارند که این امنیت در زمان خلفای چهارگانه متحقق شده است.^{۳۱} ولی شیعه به صراحت آن را نفی می کند و معتقد است که در زمان هیچ کدام از این خلفا امنیت وجود نداشته است. در زمان امام صادق علیه السلام گویا برخی از عامه نیز گمان می کردند که آیه در مورد خلفای اربعه است. لذا فضل در خصوص این مطلب از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد و ایشان در جواب به وی فرمودند:

...مقی کان الدین الذی إرتضاه الله ورسوله متمکنا بإنتشار الأمر فی الامة وذهاب الخوف من قلوبها وارتفاع الشک من صدورها فی عهد واحد من هؤلاء و فی عهد علی علیه السلام مع إرتداد المسلمین و الفتن التي کانت تنور فی أيامهم و الحروب التي کانت تنشب بین الکفار و بینهم!^{۳۲} ...چه زمانی دین مرضی خدا و رسول تثبیت شده و امر آن انتشار یافته و خوف و شک از دلها و سینه های مردم در عهد یکی از آن سه خلیفه و در عهد علی علیه السلام با ارتداد مردم بیرون رفته است؟ چه

سال ششم - شماره ۲۲ - تابستان ۱۳۸۶

فتنه‌هایی که در ایام آنها برانگیخته شد و چه جنگ‌هایی به آنها نسبت داده شده است که بین آنان و کفار واقع شد.

آیا با توجه این اختلافها و جنگها می‌توان گفت: دین مرضی خداوند ثابت و مستقر بوده و امنیت متحقق شده بود؟ بنابراین شیعه به حسب ترتیب و چینش منطقی که میان قسمت‌های آیه مورد بحث بوده، معتقد است که این امنیت بعد از اینکه اسلام بر سائر ادیان غالب آمد (که به اعتقاد فریقین در زمان امام مهدی محقق خواهد شد) ایجاد می‌شود.

عبادت پروردگار و نفی هرگونه شرک

«...یعبدوننی لایشركون بی شیئاً ومن كفر بعد ذلك فأولئك هم الفاسقون، مرا می‌پرستند و هیچ چیزی را شریک من قرار نمی‌دهند. و کسانی که بعد از آن کافر شوند، پس آنها فاسقان‌اند.» در این قسمت از آیه، خداوند ویژگی سوم مستخلفین را بیان می‌کند که همان عبادت پروردگار بدون هرگونه شرکی است. مفسران فریقین در خصوص جمله «یعبدوننی لایشركون بی شیئاً»، چه آن را حالیه بدانیم چه مستأنفه، معانی متعددی ذکر کرده‌اند. قرطبی می‌گوید:

فيه أربعة أقوال: أحدها لا يعبدون إلهاً غيري، حكاه النقاش.
الثاني لا يرامون بعبادتي أحداً. الثالث لا يخافون غيري، قاله ابن عباس.
الرابع لا يحبون، غيري قاله مجاهد.^{۲۳}

مرحوم طبرسی نیز می‌گوید: «یعبدوننی لا یشركون بی شیئاً»، و معناه: لا يخافون غيري، عن ابن عباس. وقيل: معناه لا يراون بعبادتي أحداً.^{۲۴}

بررسی

در این قسمت از آیه، خداوند کامل‌ترین ویژگی مستخلفین را بیان می‌کند که همان عبد محض بودن آنهاست. خداوند هدف حقیقی خلقت جن و انس را رسیدن به همین مرحله می‌داند.^{۲۵} این گزارش پروردگار از عبادت خالصانه آنها و نفی هرگونه شرک (جلی و خفی) از آنها دلیل بر عظمت و بزرگی آنان است. در قرآن چنین مقامی (یعنی عدم ارتکاب هرگونه شرک) صرفاً برای انبیا، همچون ابراهیم و اسحاق و یعقوب و یوسف، بیان شده است: «وَاتَّبَعَتْ مَلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ».^{۲۶} ابن عباس چنین مقامی را مقام عصمت می‌داند.^{۲۷}

بنابراین به نظر می‌رسد، رسیدن به این مقام به عنایت ویژه پروردگار نیازمند است، زیرا در آیه فوق نفی هرگونه شرک ورزی از انبیا، علاوه بر اینکه احسان بزرگی از سوی خداوند بر خود

انبیاست، بر مردم نیز فضل بزرگی شمرده شده است. در آیه مورد بحث نیز باید گفت: مؤمنانی که خداوند به آنها وعده خلافت روی زمین داده و ویژگی‌هایی همچون «بعبودونی لا یشركون بی شیئاً» را برای آنها بیان نموده است، باید تالی تلو انبیا بوده و مقام عصمت را دارا باشند. رسیدن به این مقام نیز در نتیجه همان توفیق الهی (تمهید الاسباب نحو الخیر) میسر است. البته برای رسیدن به این توفیق انسان باید در مرحله قیل به ندای فطرت و عقل لیبیک گفته باشد و بر شریعت (گفتار خداوند و رسولش) عمل نموده باشد که در نتیجه توفیق الهی شامل او شود به مقام عصمت نائل گردد. بنابراین می‌گوییم خداوند به مؤمنانی مقام خلافت روی زمین، تمکین دین مرضی و تبدیل ترسشان به امنیت و آرامش را می‌دهد که به مقام عصمت رسیده باشند. با توجه به این مقام می‌گوییم هر چهار معنایی که قرطبی برای جمله «بعبودونی لا یشركون بی شیئاً» بیان کرده است باید در مستخلفین وجود داشته باشد. بنابراین مقام خلافت صرفاً شایسته امام زمانه است که عصمت او نیز در جای خود ثابت شده است.

خلاصه و نتیجه‌گیری

۱. مورد خطاب در آیه مسلمانان و عموم مؤمنان اند و در مورد برخی از آنان وعده خلافت و... تحقق می‌پذیرد.
۲. مراد از «الارض» در آیه مطلق زمین است.
۳. تشبیه استخلاف مؤمنان و مطیعین محض از امت پیامبر به استخلاف گذشتگان در این مقام به اصل خلافت الهی منحصر بوده است.
۴. «الذین من قبلهم» به عده خاصی منحصر نمی‌شود.
۵. اسلام در اواخر عمر شریف پیامبر به وسیله اعلان ولایت به حد رضایت پروردگار رسید. بنابراین برخی از شأن نزولها که مصداق آیه را قبل از آن می‌داند مردود است.
۶. با توجه به ویژگی ثبات و استقرار و نیز گستردگی اسلام و غلبه آن بر سایر ادیان، برخی احتمالات از قبیل محدود و مقطعی دانستن چنین خلافتی باطل می‌شود.
۷. غلبه اسلام بر سایر ادیان به این معناست که اسلام فقط پیروانی داشته باشد و بس.
۸. غلبه اسلام بر سایر ادیان به اعتقاد فریقین در زمان حکومت حضرت حجت متحقق خواهد شد.
۹. رفع خوف و امنیت کامل در دوران هیچ کدام از خلفا، حتی امیرالمؤمنین، به وجود نیامده و صرفاً بعد از استقرار اسلام و غلبه آن بر سایر ادیان ایجاد می‌شود.

طهری

سال ششم - شماره ۲۲ - تابستان ۱۳۸۶

۱۰۲

۱۰. ویژگی «یهدوتنی لا یشرکون بی شینا» به مؤمنانی اختصاص دارد که به مقام عصمت رسیده‌اند.

در نتیجه می‌گوییم همه این عوامل جز در امام عصر(عج) و یارانش، مانند حضرت عیسی علیه السلام، یافت نمی‌شود.

ب) بررسی روایات

همان‌گونه که بیان شد، عمده دلایلی که فریقین برای اثبات مدعای خود به آن تمسک نموده‌اند روایات است. ما ابتدا روایات اهل سنت را می‌آوریم و بررسی می‌کنیم و سپس به ارزیابی روایات شیعه می‌پردازیم.

روایات اهل سنت

روایات اهل سنت در مورد اینکه این وعده کی و در مورد چه کسانی است عمدتاً چهار دسته است.

دسته اول: در مورد صحابه

از ابی‌عالیه در خصوص شأن نزول آیه چنین آمده است:

مکث النبي صلى الله عليه وسلم عشر سنين خائفاً يدعو إلى الله سرأً وعلانية، قال: ثم أمر بالهجرة إلى المدينة، قال: فمكث بها هو وأصحابه خائفون، يصبحون في السلاح ويعسون فيه، فقال رجل: ما يأتي علينا يوم نأمن فيه ونضع عنا السلاح فقال النبي صلى الله عليه وسلم: لا تغبرون إلا يسيراً حتى يجلس الرجل منكم في الملا العظيم محتجياً فيه ليس فيه حديدة. فأنزل الله هذه الآية: وعد الله الذين آمنوا منكم...^{۲۸} پیامبر اسلام ده سال در مکه در حالت خوف تبلیغ نمود. سپس امر شد که به طرف مدینه بروند. در آنجا نیز او و یارانش در حالت خوف سکنا گزیدند، به طوری که شب و روز با اسلحه به سر می‌بردند. در همین اثنا مردی از پیامبر اسلام پرسید: آیا روزی می‌آید که سلاح را کنار بگذاریم و امتیت داشته باشیم؟ پیامبر اکرم فرمودند: به زودی اسلحه را کنار می‌گذارید، به طوری که می‌توانید در صلاً عام بدون اسلحه حاضر شوید... و آیه نازل شد.

و همچنین ابن‌ابی‌حاتم و ابن‌مردویه از البراء بن عازب نقل می‌کنند که گفته است: آیه در مورد ما نازل شده است، چون ما در خوف شدید بودیم.^{۲۹} و نیز ابن‌منذر، طبرانی، حاکم، ابن‌مردویه و بیهقی از ابی بن کعب نقل می‌کنند که گفته است:

مفالات

تفسیر تطبیقی آیه وعد

لما قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم وأصحابه المدينة وآوتهم
 الانتصار رمتهم العرب عن قوس واحدة فكانوا لا يبيتون الا في السلاح
 ولا يصبحون الا فيه فقالوا أترون انا نعيش حتى نبیت آمنين مطمئنين
 لا نخاف الا الله فنزلت وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات
 الآية. ٥٠

دسته دوم: در مورد چهار خلیفه

ضحاک در کتاب نقاش می گوید: این آیه در مورد خلافت خلفای چهارگانه (ابوبکر، عمر،
 عثمان و علی علیه السلام) است، زیرا آنها ایمان آوردند اعمال صالح انجام دادند و همچنین در تأیید
 این دیدگاه به حدیث سفینه که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «الخلافة بعدی ثلاثون سنة»^{٥١}
 تمسک می کند ابن عربی در احکام خود این قول را انتخاب کرده و گفته است: علمای ما اعتقاد
 دارند که آیه «وعد» دلیل بر خلافت خلفای چهارگانه است.^{٥٢} وی می گوید:

وأن الله استخلفهم ورضى أماتهم، وكانوا على الدين الذي ارتضى
 لهم، لأنهم لم يتقدمهم أحد في الفضيلة إلى يومنا هذا، فاستقر الأمر لهم،
 وقاموا بسياسة المسلمين، وذبوا عن حوزة الدين، فنفذ الوعد فيهم، وإذا
 لم يكن هذا الوعد لهم فجزء، وفيهم تفضي، وعليهم ورد، ففيمن يكون إذا؟
 وليس بعدهم مثلهم إلى يومنا هذا.^{٥٣} و سپس می گوید: و ليس للخلافة
 محل تنفذ فيه الموعدة الكريمة إلا من تقدم من الخلفاء، ثم ذكر اعتراضا
 وانفصالا معناه: فإن قيل هذا الأمر لا يصح إلا في أبي بكر وحده، فأما
 عمر وعثمان ققتلا غيلة، وعلي قد نوزع في الخلافة، قلنا: ليس في ضمن
 الامن السلامة من الموت بأي وجه كان، وأما علي فلم يكن نزاهة في
 الحرب مذهباً للأمن، وليس من شرط الامن رفع الحرب إنما شرطه
 ملك الانسان لنفسه باختياره، لا كما كان أصحاب النبي صلى الله عليه
 وسلم بحكمة.^{٥٤}

دسته سوم: در مورد اهل بیت علیهم السلام

عبد بن حمید از عطیه روایت می کند که گفت: «وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات
 ليستخلفنهم في الارض...» در مورد اهل بیت است.^{٥٥} همچنین فضیل بن مرزوق از عطیه روایت
 می کند که گفت: «وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض» درباره
 اهل بیت علیهم السلام است.^{٥٦} و نیز سدی از ابن عباس نقل می کند که گفت: آیه «وعد الله الذين آمنوا...»
 درباره آل محمد نازل شده است.^{٥٧}

طرح

سال ششم - شماره ۲۲ - تابستان ۱۳۸۶

۱۰۴

دسته چهارم: در مورد امت

پیامبر اکرم فرموده است: «زویت لی الارض فرأیت مشارقها ومغاربها وسیبلغ ملک امتی ما زوی لی منها»^{۵۸} زمین یکجا برای من جمع شد و شرق و غرب آن را دیدم که به زودی امتم مالک آن می‌شوند» ابن عطیه در تفسیر خود همین قول را انتخاب کرده و می‌گوید:
والصحيح في الآية أنها في استخلاف الجمهور، واستخلافهم هو أن
يلكهم البلاد ويجعلهم أهلها، كالذي جرى في الشام والعراق وخراسان
والمغرب.^{۵۹}

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد روایات دسته اول که شأن نزول آیه را صحابه دانسته و به زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محدود نموده است، تمام نیست، زیرا اولاً: همان‌گونه که بیان شد، اسلام در دوران اواخر عمر پیامبر با تعیین ولی به مرضی خداوند رسیده است؛ لذا صحابه طبق شأن نزولی که مطرح شده نمی‌توانند مصداق آیه باشند. ثانیاً: در آیه خلافت و جانشینی تعدادی از امت پیامبر مطرح است که هیچ کس از فریقین در مورد صحابه منهای ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم به چنین عقیده‌ای ملتزم نیست. ثالثاً: از ظاهر آیه به نظر می‌رسد این وعده در آینده بعد از رحلت پیامبر اعظم اتفاق می‌افتد. رابعاً: از صفاتی که آیه برای مستخلفین می‌آورد به دست می‌آید که در زمان آنان اسلام بر کل زمین سیطره پیدا می‌کند، ثابت و مستقر می‌شود و امنیت به طور کامل به وجود می‌آید به طوری که دیگر معنا ندارد کفر و نفاق جای اسلام را بگیرد و امنیت از جامعه سلب شود حال آنکه در زمان صحابه و خلفا و بعد از آن چنین وضعیتی به دست نیامده است. خامساً: به نظر می‌رسد ارائه چنین شأن نزولی در مورد آیه بر اساس اجتهاد و نظر شخصی صحابه بوده است نه بر اساس فرمایش پیامبر، زیرا در مورد راوی اول، یعنی ابی‌عالمیه، همه اهل سنت اعتقاد دارند که او زمان پیامبر را درک نکرده است.^{۶۰} در مورد البراء بن عازب و ابی‌بن کعب نیز می‌گوییم گر چه در صحبت و صحابی بودن آنها تردیدی نیست، اما آنان این شأن نزول را به فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مستند نکرده‌اند. پس نمی‌توان بر اساس این روایات زمان و مصداق آیه را صحابه دانست.

اما در مورد روایات دسته دوم می‌گوییم: اولاً: به نظر می‌رسد در اینجا نیز ارائه چنین تفسیری از سوی ضحاک بر اساس برداشت شخصی وی بوده است، زیرا وی از تابعین بوده و هرگز شاهد نزول آیه نبوده است. ثانیاً: همان اشکالی که بر دسته اول روایات بیان کردیم که اسلام در زمان صحابه و خلفا بر همه ادیان استیلا پیدا نکرد و امنیت به طور کامل حاصل نشد،

مقاله

تفسیر تطبیقی آیه و عد

در اینجا نیز مطرح است. ثالثاً: خود اهل سنت به این قول ملتزم نیستند قرطبی در جواب ابن
العربی می گویند:

هذه الحال لم تختص بالخلفا الأربعة رضى الله عنهم حتى يخصصوا
بها من عموم الآية، بل شاركهم في ذلك جميع المهاجرين بل وغيرهم.
ألا ترى إلى إنغزاء قریش المسلمين في أحد وغيرها وخاصة
الحندي، حتى أخبر الله تعالى عن جميعهم فقال: «إذ جاءوكم من فوقكم
ومن أسفل منكم وإذ زاغت الأبصار وبلغت القلوب الحناجر وتظنون
بالله الظنوناً. هنالك اهتلى المؤمنون وزلزلوا زلزلاً شديداً»^{٦١} ثم إن الله
رد الكافرين لم ينالوا خيراً، وأمن المؤمنان وأوردتهم أرضهم وديارهم
وأموالهم، وهو المراد بقوله: «ليستخلفنهم في الأرض»، وقوله: «كما
استخلف الذين من قبلهم» يعني بنى إسرائيل، إذ أهلك الله الجبارة
بمصر، وأوردتهم أرضهم وديارهم فقال: «وأوردتنا القوم الذين كانوا
يستضعفون مشارق الأرض ومغاربها»^{٦٢}. وهكذا كان الصحابة
مستضعفين خائفين، ثم إن الله تعالى أمنهم ومكنهم وملكهم، فصح أن
الآية عامة لامة محمد صلى الله عليه وسلم غير مخصوصة، إذ
التخصيص لا يكون إلا بخبر ممن يجب [له] التسليم، ومن الأصل المعلوم
التمسك بالعموم.^{٦٣}

و همچنین شوکانی می گویند:

وقد أبعد من قال إنها مختصة بالخلفا الأربعة أو بالمهاجرين أو بأن
المراد بالأرض أرض مكة وقد عرفت أن الاعتبار بعموم اللفظ لا
بخصوص السبب.^{٦٤}

رابعاً: از ابن العربی سؤال می کنیم چطور «ملك الانسان لنفسه باختياره» صرفاً شرط و مساوی
با امنیت تلقی شود، در حالی که بیشتر به جنبه شخصی افراد ارتباط دارد و مسلمانان کم و بیش
به این اندازه حتی در مکه و مدینه امنیت داشتند و حال آنکه مقوله امنیت ناظر به محیط خارج و
بیرون است، ولی مثلاً به قول او کشته شدن عمر و عثمان به فریب از مسایل عدم امنیت شمرده
نشود؟ و یا نزاع در مورد خلافت علی علیه السلام از سوی معاویه و دیگران و یا جنگهایی که در زمان
ایشان و عمر و عثمان میان کفار و مسلمانان و یا بین مسلمانان واقع شده، از عدم امنیت شمرده
نشود؟ گویا در زمان امام صادق علیه السلام گویا برخی از عامه نیزگمان می کردند که آیه در مورد
خلفای اربعه است. لذا فضل در خصوص این مطلب از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد که پاسخ

طبرانی

سال ششم - شماره ۲۷ - تابستان ۱۳۸۶

۱۰۶

امام به او پیش‌تر گذشت: رابعاً: این قول با قول مالک که گفته است آیه مورد نظر بر خلافت ابوبکر و عمر دلالت دارد^{۶۵} و با گفته آلوسی که مصداق آیه را صرفاً ابوبکر، عمر و عثمان می‌داند^{۶۶} در تعارض است. خامساً: حدیث سفینه «الخلافة بعدی ثلاثون سنة» که ابن‌العربی از آن برای اثبات دیدگاه خود استفاده کرده با حدیث جابر بن سمره که در آن پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «یکون بعدی اثنا عشر خليفة كلهم من قریش»^{۶۷} در تعارض است، زیرا در این حدیث پیامبر اکرم ﷺ از دوازده جانشین بعد از خود خبر داده است و حال آنکه در حدیث سفینه صرفاً از خلافت چهار خلیفه سخن رفته است.

راه حلی هم که قاضی عیاض برای حل تعارض ارائه کرده و البانی نیز آن را پسندیده، مبنی بر اینکه منظور از خلافت در حدیث سفینه خلافت نبوت بوده و منظور از خلافت در حدیث جابر بن سمره خلافت غیر نبوت است،^{۶۸} به جایی نمی‌رسد، زیرا اولاً: این اصطلاحی است که مبنای حدیثی ندارد و لذا معتبر نیست. ثانیاً: از قاضی عیاض می‌پرسیم: بر چه اساسی این تقسیم را ارائه دادید؟ اگر وی بگوید به کار رفتن واژه «بعدی» در حدیث سفینه، بلافاصله بودن بعد از پیامبر را می‌رساند، می‌گوییم در حدیث جابر نیز این تعبیر آمده است. ثالثاً: اگر در حدیث جابر جانشینی پیامبر مطرح نبوده، می‌پرسیم پیامبر چه داعی و انگیزه‌ای داشتند که این قدر درباره خلفایی که جانشینان مستقیم او نیستند سخن بگویند و عزت و سر بلندی اسلام و مسلمانان را به آنها مرتبط بدانند، اما در مورد جانشینان مستقیم خود چنین تعبیراتی به کار نبرند؟

اما در مورد دسته سوم از روایات می‌گوییم: این شأن نزول مطابق روایاتی است که از طریق اهل بیت وارد شده است که در بحث روایات شیعه به آن می‌پردازیم. اما در مورد روایات دسته چهارم می‌گوییم: این وعده‌ای است که امت پیامبر ﷺ در آخرالزمان به آن می‌رسد، به طوری که اسلام و مسلمانان حکومت جهان را به دست می‌گیرند. سعید بن منصور و ابن‌المنذر و بیهقی از جابر، درباره آیه «لیظهره علی الدین کله» روایت کرده‌اند که گفته است: این واقع نخواهد شد مگر اینکه فقط اسلام پیروانی داشته باشد نه یهودیت و نه مسیحیت.^{۶۹}

مغالل

تفسیر تطبیقی آیه وعده

روایات شیعه

در منابع شیعه نیز در مورد اینکه این وعده کی و در مورد چه کسانی است، دو دسته روایات وجود دارد.

دسته اول: در مورد ائمه اطهار علیهم السلام

در تفسیر نور الثقلین چنین آمده است:

الحسین بن محمد عن محمد بن معلى بن محمد عن الوشاء عن عبد الله بن سنان قال: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن قول الله جل جلاله: «وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم» قال: هم الائمة. ^{۷۰}

و نیز در تفسیر علی بن ابراهیم قمی چنین آمده است:

«وعد الله الذين آمنوا منكم (يا معشر الائمة) وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدنهم من بعد خوفهم امناً يعبدونني لا يشركون بي شيئاً» فهذا مما يكون إذا رجعوا إلى الدنيا. ^{۷۱}

دسته دوم: در مورد قائم و اصحاب ایشان

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی این چنین آمده است:

و قوله: «وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدنهم من بعد خوفهم امناً يعبدونني لا يشركون بي شيئاً» نزلت في القائم من آل محمد عليه وعلى آله السلام. ^{۷۲}

حویزی و طبرسی هر دو می گویند:

روی العیاشی باسناده عن علی بن الحسین علیهما السلام انه قرأ الآية و قال: هم والله شیعتنا أهل البيت يفعل ذلك بهم علی یدی رجل منا وهو مهدی هذه الامة، و هو الذي قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لو لم يبق من الدنيا الا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يلي رجل من عترتي اسمه اسمي يلاء الارض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً، وروی مثل ذلك عن ابي جعفر و ابي عبد الله علیهما السلام. ^{۷۳}

طهرانی

سال ششم - شماره ۲۲ - تابستان ۱۳۸۶

۱۰۸



بررسی

همان‌گونه که بیان کردیم، شیعه بر اساس روایاتی که در منابع آنان آمده است اتفاق نظر دارند آیه «وعد» درباره امام زمانه نازل شده و تحقق این وعده هم در آخرالزمان در دوران حکومت ایشان اتفاق می‌افتد. بنابراین بین دو دسته روایات (دسته اول که مصداق آیه را ائمه و دسته دوم که مصداق آیه را امام عصر دانسته‌اند) ممکن است و هیچ منافاتی بین آنها وجود ندارد، زیرا رجعت ائمه اطهار علیهم‌السلام که در روایات دسته اول مطرح شده در همین دوران اتفاق می‌افتد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

هیچ کدام از شأن نزول‌هایی که در منابع اهل سنت برای آیه بیان شده است و مصداق آن را صحابه و یا خلفا (ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیهم‌السلام) می‌دانند درست نیست و صرفاً شأن نزولی که مصداق آیه را اهل بیت علیهم‌السلام معرفی کرده درست است. طبق شأن نزولی که در منابع شیعه برای آیه ذکر شده است، مصداق آن امام عصر و یارانش و نیز ائمه بعد از رجعت‌اند.

مقاله

تفسیر تطبیقی آیه وعد

پی نوشتہا:

۱. نور: ۵۵
۲. خلف فلان فلانا، إذا كان خليفته. يقال خلفه في قومه خلافة. ومنه قوله تعالى: «وقال موسى لآخيه هارون اخلفني في قومي» وخلفته أيضا، إذا جئت بعده (الجهوري، الصحاح، ج ۴، ص ۱۲۵۶). والخليفة: من استخلف مكان من قبله، ويقوم مقامه، والجن كانت عمار الدنيا فجعل الله آدم وذريته خليفة منهم، يعمرونها، وذلك قوله عز اسمه: «إني جاعل في الارض خليفة» (الخليل الفراهيدي، كتاب العين، ج ۴، ص ۲۶۷).
۳. الراغب الاصفهاني، مفردات غريب القرآن، دفتر نشر الكتاب، ۱۴۰۴، ص ۱۵۶.
۴. اسماعيل بن حماد الجوهري، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، تحقيق احمد عبدالنفور العطار، دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۲۲۰۵.
۵. حسن المصطفوي، التحقیق فی کلمات القرآن، مؤسسة الطباعة والنشر، تهران، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۵۱.
۶. همان، ص ۱۵۲.
۷. همان.
۸. ابن منظور، لسان العرب، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۱۷.
۹. السيد الطباطبائي، تفسير الميزان، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة بجماعة المدرسين بقم، ج ۱۵، ص ۱۵۱.
۱۰. همان، ج ۵، ص ۱۹۹.
۱۱. محمد بن جریر الطبری، جامع البيان، دار الفكر، بیروت، ۱۴۱۵، ج ۱۸، ص ۲۱۱.
۱۲. البيضاوي، تفسير البيضاوي، ج ۴، ص ۱۹۷ - ۱۹۸.
۱۳. النسفي، تفسير النسفي، ج ۳، ص ۱۵۴ - ۱۵۵.
۱۴. مقاتل بن سليمان، تفسير مقاتل بن سليمان، تحقيق احمد فريد، دارالكتب العلمية بيروت، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۴۲۴؛ أبو الليث السمرقندي، تفسير السمرقندي، تحقيق دكتور محمود مطرجي، دارالفكر بيروت، بی تا، ج ۲، ص ۵۲۱؛ الإمام عزالدين عبدالعزيز بن عبدالسلام السلمی الدمشقی الشافعی، تفسير العزین عبدالسلام، تحقيق دكتور عبدالله بن ابراهيم الوهبي، دار ابن حزم، بيروت، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۴۰۸.
۱۵. ابن أبي حاتم الرازي، تفسير ابن أبي حاتم، تحقيق أسعد محمد الطيب، المكتبة العصرية، بی تا، ج ۸، ص ۲۶۲۸؛ النسفي، تفسير النسفي، ج ۳، ص ۱۵۴.
۱۶. الشيخ الطوسي، التبيان، تحقيق احمد حبيب قصير العاملي، دار إحياء التراث العربي، بی تا، ج ۷، ص ۴۵۵؛ الشيخ الطبرسي، تفسير مجمع البيان، تحقيق لجنة من العلماء والمحققين الاخصائيين، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بيروت لبنان، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۲۶۵؛ ابن جریر الطبری، جامع البيان، ج ۱۸، ص ۲۱۱؛ الواحدي، تفسير الواحدي، ج ۲، ص ۷۶۸؛ البغوي، تفسير البغوي، تحقيق خالد عبدالرحمان العك، دارالمعرفة، ج ۲، ص ۳۵۳؛ النسفي، تفسير النسفي، ج ۳، ص ۱۵۴؛ ابن العربي، أحكام القرآن، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، دارالفکر للطباعة والنشر، بی تا، ج ۳، ص ۴۱۲ - ۴۱۳؛ القرطبي،

طبع

سال ششم - شماره ۲۲ - تابستان ۱۳۸۶

۱۱۰

تفسير القرطبي، ج ١٢، ص ٢٩٨ - ٢٩٩: الفرناطى الكلبى، التسهيل لعلوم التنزيل، دارالكتاب العربى،
١٤٠٣، ج ٣، ص ٧١: ابن كثير، تفسير ابن كثير، تحقيق يوسف عبدالرحمان المرعشلى، دارالمعرفة
للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤١٢، ج ٣، ص ٣١١: الشوكانى، فتح القدير، ج ٤، ص ٤٧: الألوسى، تفسير
الألوسى، ج ١٧، ص ١٠٢ و...

١٧. «ويقولون آمنا بالله وبالرسول وأطعنا ثم يتولى فريق منهم من بعد ذلك وما أولئك بالمؤمنين
(النور: ٤٧): «وإذا دعوا إلى الله ورسوله ليحكم بينهم إذا فريق منهم معرضون» (النور: ٤٨): «وان
يكن لهم الحق يأتوا إليه مذعنين» (النور: ٤٩): «أفى قلوبهم مرض أم ارتابوا أم يخافون أن يحيف
الله عليهم ورسوله بل أولئك هم الظالمون» (النور: ٥٠): «إنما كان قول المؤمنين إذا دعوا إلى الله
ورسوله ليحكم بينهم أن يقولوا سمعنا وأطعنا وأولئك هم المفلحون» (النور: ٥١): «ومن يطع الله
ورسوله ويخش الله ويتقده فأولئك هم الفائزون» (النور: ٥٢): «وأقسموا بالله جهد أيمانهم لئن
أمرتهم ليخرجن قل لا تقسموا طاعة معروفة إن الله خبير بما تعملون» (النور: ٥٣): «قل أطيعوا الله
وأطيعوا الرسول فإن تولوا فإنما عليه ما حمل وعليكم ما حملتم وإن تطيعوه تهتدوا وما على
الرسول إلا البلاغ المبين» (النور: ٥٤).

١٨. ابن جرير الطبرى، جامع البيان، ج ١٨، ص ٢١١: الواحدى، تفسير الواحدى، ج ٢، ص ٧٦٨: ابن
جويزى، زاد المسير، ج ٥، ص ٣٧٢: القرطبي، تفسير القرطبي، ج ١٢، ص ٢٩٩: البيضاوى، تفسير
البيضاوى، ج ٤، ص ١٩٧.

١٩. السمعانى، تفسير السمعانى، تحقيق ياسر بن ابراهيم و غنيم بن عباس بن غنيم، دارالوطن رياض،
١٤١٨، ج ٣، ص ٥٤٤: الحاكم الحسكاني، شواهد التنزيل، ج ١، ص ٩٨: البغوى، تفسير البغوى، ج ٣،
ص ٣٥٤: الرازى، تفسير الرازى، ج ٢٤، ص ٢٤.

٢٠. مقاتل بن سليمان، تفسير مقاتل بن سليمان، ج ٢، ص ٢٢٤: أبو الليث السمرقندى، تفسير السمرقندى،
ج ٢، ص ٥٢١: عبد الله محمد بن عبد الله بن أبى زمين، تفسير ابن زمين، ج ٣، ص ٢٢٢: الشوكانى،
فتح القدير، ج ٤، ص ٤٧.

٢١. بقره: ٣٠.

٢٢. ص: ٢٦.

٢٣. نمل: ١٦.

٢٤. اعراف: ١٢٨.

٢٥. انبياء: ١٠٥.

٢٦. ابراهيم: ١٤.

٢٧. قصص: ٦.

٢٨. مائده: ٣.

۲۹. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۲، ص ۴۲۴؛ ابن جریر الطبری، جامع البیان، ج ۱۸، ص ۲۱۱؛ أبو الیث السمرقندی، تفسیر السمرقندی، ج ۲، ص ۵۲۱؛ ابی عبد الله محمد بن عبد الله بن ابی زینین، تفسیر ابن زینین، ج ۲، ص ۲۴۲؛ الثعلبی، تفسیر الثعلبی، تحقیق ابی محمد بن عاشور، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲، ج ۷، ص ۱۱۴؛ السمعانی، تفسیر السمعانی، ج ۳، ص ۵۴۳ - ۵۴۵؛ البغوی، تفسیر البغوی، ج ۲، ص ۳۵۲؛ النسفی، تفسیر النسفی، ج ۲، ص ۱۵۴؛ الرازی، تفسیر الرازی، ج ۲۴، ص ۲۶ و ۳۳؛ الإمام عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام السلمی الدمشقی الشافعی، تفسیر العزیز بن عبد السلام، ج ۲، ص ۴۰۹؛ القرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۱۲، ص ۳۰۰؛ البیضاوی، تفسیر البیضاوی، ج ۴، ص ۱۹۸؛ الفیروز آبادی، تفسیر المقیاس من تفسیر ابن عباس، ص ۲۹۸؛ المحلی، السیوطی، تفسیر الجلالین، تحقیق مروان سوار، دار المعرفه للطباعة و النشر و التوزیع، بی تا، ص ۲۶۷؛ ابی السعود، تفسیر ابی السعود، ج ۶، ص ۱۹۱؛ الشوکانی، فتح القدر، ج ۴، ص ۴۷؛ الشنقیطی، أضواء البیان، تحقیق مکتب البحوث و الدراسات، دار الفکر للطباعة و النشر بیروت، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۵۵۳ - ۵۵۴.
۳۰. تکه، حویزی، نور الثقلین، مؤسسه اسماعیلیان للطباعة و النشر و التوزیع قم، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۵۹۰؛ مشهدی، کنز الدقائق، تحقیق الحاج آقا مجتبی العزیزی، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۳۶ - ۳۲؛ حسکانی، شواهد التنزیل، تحقیق الشیخ محمد باقر المحمودی، مؤسسه الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۲۰۰ و ۲۰۸ - ۲۰۷؛ سیوطی، در المنتور، ج ۲، ص ۱۷ - ۱۶؛ واحدی، اسباب النزول، ص ۱۲۵.
۳۱. در بحث بررسی روایات یا شأن نزولهای آیه آشنا خواهید شد.
۳۲. در المنتور، ج ۴، ص ۱۷۵.
۳۳. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۷۶، ح ۸۲۲۴ ماوردی این حدیث را دلیل محکم بر مطلق بودن معنای الارض در آیه مورد بحث «لیستخلفنهم فی الارض» می داند (القرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۱۲، ص ۲۰۰).
۳۴. البیان فی اخبار صاحب الزمان، باب ۲۵، ص ۱۵۶.
۳۵. تفسیر طبری، ج ۱۴، ص ۱۱۵، شماره ۱۶۶۴۵۵؛ تفسیر کبیر ج ۱۶، ص ۴۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۱۲۱؛ در المنتور، ج ۴، ص ۱۷۶.
۳۶. عقد الدرر فی اخبار المنتظر، المقدسی الشافعی، باب نهم، ص ۲۷۸.
۳۷. تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۴۸.
۳۸. روح المعانی، ج ۱۷، ص ۱۰۴.
۳۹. همان.
۴۰. در بحث بررسی روایات اهل سنت این شأن نزولها را بیان خواهیم کرد.
۴۱. رک: تفسیر القرطبی، ج ۱۲، ص ۲۹۷.
۴۲. الفیض الکاشانی، التفسیر الصافی، ج ۲، ص ۴۴۵ - ۴۴۴.

طبری

سال ششم - شماره ۲۲ - تابستان ۱۳۸۶

۱۱۲

٤٣. القرطبي، تفسير القرطبي، ج ١٢، ص ٢٠٠.
 ٤٤. الشيخ الطبرسي، تفسير مجمع البيان، ج ٧، ص ٢٦٦.
 ٤٥. «وما خلقت الجن والانس إلا ليعبدون» (آيات: ٥٦).
 ٤٦. يوسف: ٢٨.

٤٧. ابن الجوزي، زاد المسير، تحقيق محمد بن عبدالرحمن عبدالله، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ج ٤، ص ١٧٢. قرطبي مقام عصمت را در اینجا به حضرت يوسف محدود دانسته می گویند: «وقوله تعالى: ذلك من فضل الله علينا» إشارة إلى عصمته من الزنى. «وی در عین حال در باره جمله «وعلي الناس» می گویند: «أى علي المؤمنین الذين عصمهم الله من الشرك». (تفسير القرطبي، القرطبي ج ٩، ص ١٩١) در حالی که از آیه معصوم بودن همه انبیای مذکور از شرک فهمیده می شود، نه تنها عصمت حضرت يوسف در زنا.

٤٨. ابن جریر الطبری، جامع البيان، ج ١٨، ص ٢١٢؛ تفسير ثعلبی، ج ٧، ص ١١٥؛ ابن العربي، احکام القرآن، ج ٣، ص ٤٠٩؛ تفسير ابن کثیر، ج ٣، ص ٣١٢-٣١٣.

٤٩. جلال الدين السيوطي، الدر المنثور، ج ٥، ص ٥٥؛ تفسير ابن کثیر، ج ٣، ص ٣١٣.

٥٠. جلال الدين السيوطي، الدر المنثور، ج ٥، ص ٥٥.

٥١. القرطبي، تفسير القرطبي، ج ١٢، ص ٢٩٧؛ تفسير الماوردي، ج ٤، ص ١١٩.

٥٢. القرطبي، تفسير القرطبي، ج ١٢، ص ٢٩٧.

٥٣. همان.

٥٤. همان.

٥٥. جلال الدين السيوطي، الدر المنثور، ج ٥، ص ٥٥.

٥٦. تفسير ابن ابي حاتم، ج ٨، ص ٢٦٢٨.

٥٧. حسانى، شواهد التنزيل، ج ١، ص ٥٢٧.

٥٨. سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٣٠٤.

٥٩. تفسير قرطبي، ج ١٢، ص ٢٩٨.

٦٠. «أبو العالية الرياحي... أدرك الجاهلية ويقال إنه قدم في خلافة أبي بكر ودخل عليه فذكر البخاري في تاريخه من طريق مسلم بن قتيبة عن أبي خلدة قال سألت أبا العالية هل رأيت النبي صلي الله عليه وسلم قال أسلمت في عامين من بعد موته وأخرجنا لحاكم من طريق علي بن نصر الجهني عن أبي خلدة قال سألت أبا العالية أدركت النبي صلي الله عليه وسلم قال لا جئت بعده بستين أو ثلاثة ورأيت في كتاب أو هام أبي نعيم في كتابه في الصحابة للحافظ عبد الغني المقدسي أن أبا نعيم ذكر أبا العالية الرياحي في الصحابة وخلط في ترجمته شيئاً من ترجمة أبي العالية البراء.» (الإصابة، ابن حجر، ج ٧، ص ٢٤٧)

٦١. احزاب: ١٠-١١.

- ۶۲ اعراف: ۱۲۷.
- ۶۳ القرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۱۲، ص ۲۹۷ - ۲۹۹.
- ۶۴ الشوکانی، فتح القدير، ج ۴، ص ۴۷.
- ۶۵ ابن العربی، أحكام القرآن، ج ۳، ص ۴۰۹.
- ۶۶ روح المعانی، ج ۱۸، ص ۲۰۵.
- ۶۷ این حدیث به طرق متعدد وارد شده است و ما آن را از طریق احمد ابو نعیم و بنو یزید نقل کردیم؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۹۲؛ حلیة الاولیاء، دارالکتب العلمیة بیروت، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۳۳۳؛ حسین بن مسعود البغوی، شرح السنة، تحقیق الشاویش والارنؤط، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۲، ج ۱۵، ص ۳۰، بنوی می گوید: «هذا حدیث صحیح».
- ۶۸ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۸۲؛ سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۷۴۸.
- ۶۹ الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۵.
- ۷۰ الشیخ الحویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۱۶.
- ۷۱ علی بن ابراهیم القمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۵.
- ۷۲ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۳؛ الشیخ الحویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۱۹.
- ۷۳ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۲۰ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۶۷.

طالع